



گفت‌وگو/ واکنش دواتگیری به گزارش نهایی پزشکی‌قانونی

دواتگیری، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی در گزارش خود علت مرگ آس‌تار بهشتی را ناشی از «فشار‌های فیزیکی و روحی عنوان کرده بود تا اینکه سرانجام روز گذشته گزارش نهایی پزشکی‌قانونی منتشر شد. نکته تابه‌توجه در این گزارش صراحت روی کلمه ضربه به عنوان عامل مرگ بود در همین زمینه طی گفت‌وگویی که با مهدی دواتگری داشتیم او برای اولین‌بار پس از انتشار گزارش نهایی پزشکی‌قانونی در مورد این پرونده از کلمه قتل استفاده کرد. دواتگری می‌گوید:اگر تا به حال افسر پرونده در بازداشت موقت به سر می‌برد به این معنی است که بدون تردید دلایل اتهام وجود دارد در غیر این صورت باید آزاد می‌شد. چون این پرونده، پرونده قتل است و در این پرونده جان یک نفر از دست رفته است و در مقابل جان متهم این پرونده هم مطرح می‌شود، طبیعی است که قاضی با تأمل بیشتری آن را بررسی کند.

کیهان

سررمقاله: «رفیق قافله نیستند...!؛ حسین شریعتمداری

خدمات دولت‌های نهم و دهم در طول تاریخ دولت‌ها، از مشروطه تاکنون بی‌نظیر بوده. اصحاب فتنه، آقای روحانی را از خود نمی‌دانند و.. موقفیت آقای روحانی را شکست دیگری برای مدعیان اصلاحات تلقی می‌کنند اصحاب فتنه از یکسو اصرار دارند که افراد وابسته و نزدیک به خود را در دولت آینده جای دهند و از سوی دیگر، این توهم را القا می‌کنند که دولت یازدهم فقط یک «وپرانه!» را از دولت دهم تحویل گرفته است. حالا تصور کنید اگر فتنه‌گرانی که احتمالا در دولت آقای روحانی به کار گرفته می‌شوند مانند ۱۰ سال حاکمیت خود بر دولت و مجلس در پی خدمت‌رسانی به مردم و رسیدگی به امور اقتصادی و معیشتی آنها نباشند که بارها نشان داده‌اند نیستند، آیا این کم‌کاری و بر زمین‌نهان امور حیاتی و ضروری کشور را به حساب وپرانه‌ای که تحویل گرفته‌اند نمی‌نویسند؟! باز هم مانند گذشته به بهانه توسعه سیاسی، خمت به مردم را وا نمی‌نهند؟! آقای روحانی رئیس جمهور منتخب مردم است و انتخاب‌اعضای کابینه حق قانونی ایشان است ولی با شش‌انگهی که می‌دانیم از اصحاب فتنه دارند، نباید جانب احتیاط را در دست بدهند و کسانی را به همکاری در دولت خویش دعوت کنند که ننگ وطن‌فروشی در فتنه آمریکایی-اسرائیلی ۸۸ را بر پیشانی دارند. آنها رفیق قافله ایشان نیستند.

نقد

سررمقاله: «بهار احزاب در فضای اعتدال»؛ محمدجوادحق‌شناس

در ۳۰ اسال گذشته نزدیک به ۲۵۰ حزب و تشکل سیاسی ملی و منطقه‌ای و صنفی که مجاز به فعالیت سیاسی بودند از این طریق پروانه گرفتند. قانون احزاب در ایران به گونه‌ای طراحی شده بود که شکل‌گیری احزاب را در قالب حزب‌های خوادگی و با جمعیتی انگشت‌شمار ممکن می‌ساخت و به جای اینکه به کیفیت توجه شود کمیت را مورد عنایت قرار می‌داد و به اینگونه شد که ایران در صدر کشورهای دارای حزب سیاسی قرار گرفت. در حالی که اگر از نگاهی واقع‌بینانه به احزاب توجه می‌شد احزاب واقعی و استاندارد در کشور شاید تعدادشان به انگشتان یک دست هم نمی‌رسید. به نظر می‌رسد امروز بیش از هر چیز به بازنگری و تجدیدنظر در این قانون نیاز باشد.

سارث

سررمقاله: «سختی با رهبران اخوان المسلمین»؛ حبیب‌الله عسکر اولادی

تقاضا می‌کنم رهبران اخوان‌المسلمین یکبار دیگر خطبه‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی در ۱۴ بهمن ۹۰ را مرور کنند و ببینند ایشان خیرخواهانه مطالبی را فرمودند و پیش‌بینی می‌کردند که استقبال جهانی در مسیر پرشتاب بیداری اسلامی اخلال به وجود خواهد آورد. احزاب اخوان‌المسلمین در کشورهای اسلامی دچار غرور و سادمانگاری نسبت به تحولات اخیر هستند. استقبال جهانی هم آنها را به مهلکه سوره‌به فرستاد تا سد مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی را بشکنند. رهبران اخوان از طرح‌ها و فریب آمریکایی‌ها بی‌خبر بودند. به تکفیری‌ها و لایبک‌ها اعتماد کردند و اصل تبرلی از دشمنان اسلام را به‌راموشی سپردند. سقوط مرسی در مصر محصول همکاری عناصر رژیم گذشته و رهبران لیبرال و لایبک است که وی از این مساله غفلت کرد. البته از وادی غفلت می‌توان با تأکید بر یاداری و استقامت بیرون آمد انقلاب با مقاومت قوام پیدا می‌کند.

ایران

یادداشت: «احمدی‌نژاد اسطوره مدیریت مردمی»؛ عبدالرضا داوری

تضاد اصلاح‌طلب- اصولگرا تضاد اصلی نیست.. این تضاد حاکم‌تک بر تضاد فرعی است.. درسطح فرا گفتمان، دال مرکزی که تمام تحولات یک‌صدسال اخیر ایران و به‌ویژه تضاد گفتمانی انتخابات آینده را می‌تواند توضیح بدهد تضاد گفتمانی مدیریت «مردمی» و «مدیریت «ضمردمی» است.. در صورت حضور مهندس شمایي در این انتخابات یک دو قطبی گفتمانی واقعی ظاهر می‌شد که دال مرکزی آن تضاد مدیریت مردمی و مدیریت شد مردمی بود اما با حذف مهندس شمایي، حضور دکتر جلیلی تنها موضوع مقاومت به عنوان وجه سیاست خارجی مدیریت مردمی آن هم به شکل کاریکاتوری و بدلی به مدیرع آمد که رفیق هم از همین نقطه‌ضعف استفاده کرد و با یک پل بدل نماینده مقاومت را بر صندلی مدیریت غیرمردمی نشاند و پیروز شد.

نشاط برآمده از تغییر ناشی از انتخابات سال ۹۲ حامل انتظاراتی است. اگر این انتظارات به درستی برآورده نشوند، امید پدید آمده باز به حرمان و افسردگی – چون چند سال گذشته – بدل می‌شود. بر همه مشفان و علاقه‌مندان به سرفرازی این مُلک است که راه را بر ناامیدی و بی‌عملی ببینند و این‌بار با تدارک و جبران خطاهای گذشته تا جایی که ممکن است شادمانی و امیدواری در افق سیاسی ایران را دوام و عمق ببخشند. درست است که مهم‌ترین و فوری‌ترین مسایلی که دولت یازدهم با آن باید دست و پنجه نرم کند به دو حوزه اقتصاد و سیاست خارجی اختصاص دارد، در حوزه اقتصاد انتظار فوری آن است که معیشت عمومی بهبود یابد و منزلت شایسته شهروندان با بهره‌گیری از برنامه‌های سنجیده اقتصادی به آنان بازگردد. افکار عمومی از سیاست خارجی توقع دارد نگرانی‌هایش را نسبت به جنگ رفع کند و دولت‌با ابتکار عمل و مشارکت و همکاری با جامعه جهانی، امنیت ناشی از صلح و ثبات را برای کشور به ارمغان آورد. دو حوزه اقتصاد و سیاست خارجی بدون شک در صدر برنامه‌های دولت آتی خواهد بود و چشم همگان نیز به تدبیر و کارآمدی دولت برآمده از امید ملی دوخته است، تا چگونه نگرانی‌های ناشی از این دو حوزه را برطرف یا حداقل کاهش دهد.

ظاهرا براساس اولویت‌های حادی که همواره پیش‌روی کشور و جامعه قرار داشته و دارد، مساله فرهنگ به‌عنوان مساله‌ای برای فردا محسوب می‌شود. فردایی که مشکلات حاد کمی از شدتش کاسته شود و فراغتی برای برنامه‌ریزان به وجود آید تا بتوانند نیم‌نگاهی نیز به مساله فرهنگ ببندازند. تازه، چنین نگاهی به فرهنگ، مساله دولت‌های متعهد به میناق ملی بوده است. رویکرد دولت نهم و دهم به مساله فرهنگ، راه‌حل سراسری داشت. فرهنگ از منظر این دولت، اصلا مساله نبود تا بخواهد بر خاطر عاطرش بگذرد و خود را به آن مشغول سازد. البته راه‌حل‌های ناشی از نادیده‌انگاری، نتایج سخت و ششواری برای می‌گذارند.

از ورشکستگی اقتصادی نهادهای فرهنگی تا بی‌انگیزگی اهالی فرهنگ و حتی مرگ ناهنگام آنان (که به معنای از دست رفتن سرمایه‌های گرانبهایی است که با صرف هزینه‌های گزاف پدیدار شده‌اند) تا نابودی و ضعیف‌شدن نهادهایی که مجموعه‌ای از تجارب را با زحمت در طول زمان اندوخته‌اند و تا به حاشیه راندن فرهنگ به‌عنوان ابزاری قدرتمند در ایجاد گشایش و بازکردن مسیر برای حل مشکلات دیگر قلمروها مانند اقتصاد، سیاست و اجتماع، همگی مولود چنین رویکرد هیچ‌انگارانه به فرهنگ هستند. فقر زیست بوم فرهنگی بر اقتصاد و سیاست که باید مشکلات حاد و ضروری کشور را حل کنند یا از شدتشان بکاهند، به نحو مستقیم تاثیر می‌گذارد و مهم‌تر، جامعه را به سوی چندپارگی و جدایی و بی‌اعتنادی سوق می‌دهد.

خونده حقی دارد بپرسد آیا تأثیر فرهنگ بر حیطه‌هایی که ضرورت‌شان برای هیچ‌کس تردیدی باقی نمی‌گذارند، سختی شارگونه و خالی از واقعیت نیست. حق دارد اعتراضی کند شهرهای بسیاری در مدح فرهنگ شنیده است، اما واقعا در کجا تأثیر واقعی آن بر زندگی را می‌توان درک کرد؟ خالصه در رفتار، مرجیان و تصمیم‌گیران در ق‌وای دولتی. البته در گفتار، مردم هم منفعت و اهمیت فرهنگ سخن گفته‌اند اما در عمل این مباحث و مناقب تأثیری در زندگی افراد نگذاشته است و موجب تغییر در رفتارها و واقعیت‌ها نشده‌اند. حتی کسانی که مسوولان مستقیم فرهنگ بوده‌اند نیز به نحوی عمل کرده‌اند که خود گویی هیچ باوری به اثر بخشی حوزه فرهنگ ندارند. البته جایی که فرهنگ به‌طور جدی در گفتار و عمل مسوولان، بازتاب و تحقق می‌یابد، هنگامی است که مساله جلویی، حنف و شدت عمل نسبت به نگاه‌ها و سلیقه‌های مختلف فرهنگی، مطرح است. گویی موقعیتی که حساسیت فرهنگی میان مسوولان اجرایی کشور از شعار و سخنان احساسی فاصله می‌گیرد و به عمل مشترک و واکنشی مشابه تبدیل می‌شود، حوزه امنیتی‌ت کردن فرهنگ است. آنجا که فرهنگ را به مساله‌ای امنیتی تقلیل می‌دهند یا بزرگ می‌کنند، شاخک‌های حسّی بسیار فعال می‌شوند و گفتارها و رفتارها از احساس‌های شاعرانه نسبت به فرهنگ فاصله‌ای بعید پیدا می‌کند و به معارضه‌جویی یا خصمی واقعی تبدیل می‌شود. در سطح واژگانی نیز این تغییر کاملا مشهود است.

در بیانیه مهم هنرمندان به ریاست جمهوری منتخب مردم، از ایشان خواسته شده است که کسی را به‌عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی انتخاب کند که با زبان فرهنگ و نه زبان امنیت با اهل هنر سخن بگوید. خواسته‌ای شایان توجه، مانند رفتارهای مطلوبی منتهی شود. چون فقط به‌عنوان یک معضل امنیتی‌ی از اهمیت برخوردار می‌شود. خواسته هنرمندان واکنشی است به نگرهای مسلط بر فرهنگ در دیدگاه مسوولان که از ششم امنیت مقوله فرهنگ را در حد یک خطر عمومی بر می‌کشند یا نازل می‌دهند.

از این رو خونده حق دارد بپرسد که فرهنگ به غیر از مقوله‌ای برای نظارت و کنترل از سوی نهادهای نظارت‌سی دیگر چه نقش ایجابی و مثبت می‌تواند ایفا کند. پاسخ‌مقدر این خواهد بود که در برخورد با نگاه محدودیت‌ساز به فرهنگ و به‌عنوان واکنشی در برابر آن، این تلقی برجستگی پیدا می‌کرده است که فرهنگ باید به حوزه‌ای از نافرمانی و اعتراض منتقل شود. در کشاکش میان ملت و حاکمیت، تلقی اعتراضی از فرهنگ بیشترین کاربرد را داشته است. به این ترتیب در عرصه فرهنگ در کشور طی چند سال اخیر، فرهنگ، که حاوی و واجد ظرفیت‌های بسیار برای انسان‌سازی و جامعه‌سازی است، در عمل سوگمندانده عمدتا دو وجه محذور تنزل و تقلیل پیدا کرد. آن دو وجه، همان تلقی دو گانه از فرهنگ است که به آن اشاره شد؛ فرهنگ به منزله مقوله‌ای امنیتی و فرهنگ به منزله مقوله‌ای

فرهنگ



فرهنگ؛ مساله امروز یا فردا

حسین پایا

زمانه، زمانه کنونی نبود و قادر بودیم به گذشته دلخواه برویم، دیگر چنین مشکلاتی رخ نمی‌نمود و نه دست بی‌عملی روی دست می‌گذازد و آرزو می‌کند ای کاش معجزه‌ای طالع می‌شد و مشکلات را به یک‌بار حل می‌کرد و نه تقدیر گرایانه فلسفه یاس می‌یافت که اسفا، تقدیرمان گونه‌ای رقم خورده است که «به اب زمزم و کوثر سبید نتوان کرد...». رویکرد عقلانی و مسالهمحور در قابل فرهنگ، به عوض همه این به اصطلاح «راحل‌ها» که ما را از برخورد عقلانی با مسایل مبتلا به دور می‌سازد، را از زیبایی عقلانی و نقادانه از شرایط و با تکیه بر ظرفیت‌های فراخی که در بر ساخته‌ای که «فرهنگ» نام دارد مندرج است، می‌کوشد مناسب‌ترین راه‌حل‌ها را پیشنهاد کند. در این رویکرد، البته به راه‌حل‌های پیشنهادی به منزله شیوه‌های جزئی و لاینفکری که الا و لابد باید تحقق یابند، نظر نمی‌شود، بلکه به آنها از فرهنگ است. درست است که هرچه مردم از رفاه بیشتری برخوردار باشند و هرچه اهل فرهنگ از حقوق آزادی برای ارایه خلاقیت خود و ابزار مکنونات خویش بهره‌مند شوند، توجه به بهترین محصولات فرهنگ و فرهنگ به معنای بخش‌های فاخر زندگی برجسته می‌شود. اما مساله فرهنگ را با کنششدن آن به روش اثر بخشی حوزه فرهنگ ندارند. البته جایی که فرهنگ

به‌طور جدی در گفتار و عمل مسوولان، بازتاب و تحقق می‌یابد، هنگامی است که مساله جلویی، حنف و شدت عمل نسبت به نگاه‌ها و سلیقه‌های مختلف فرهنگی، مطرح است. گویی موقعیتی که حساسیت فرهنگی میان مسوولان اجرایی کشور از شعار و سخنان احساسی فاصله می‌گیرد و به عمل مشترک و واکنشی مشابه تبدیل می‌شود، حوزه امنیتی‌ت کردن فرهنگ است. آنجا که فرهنگ را به مساله‌ای امنیتی تقلیل می‌دهند یا بزرگ می‌کنند، شاخک‌های حسّی بسیار فعال می‌شوند و گفتارها و رفتارها از احساس‌های شاعرانه نسبت به فرهنگ فاصله‌ای بعید پیدا می‌کند و به معارضه‌جویی یا خصمی واقعی تبدیل می‌شود. در سطح واژگانی نیز این تغییر کاملا مشهود است.

در بیانیه مهم هنرمندان به ریاست جمهوری منتخب مردم، از ایشان خواسته شده است که کسی را به‌عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی انتخاب کند که با زبان فرهنگ و نه زبان امنیت با اهل هنر سخن بگوید. خواسته‌ای شایان توجه، مانند رفتارهای مطلوبی منتهی شود. چون اگر این رفتارها وجود داشته باشند، مطلوب فراهم است و دیگر به هیچ چیز از جمله فرهنگ نیازی نداریم. در این نحوه از رویکرد، موضوع صرفا نام‌گذاری است و نه حل یک مساله و مشکل. فرهنگ چنانچه متحصرا به تعریف ختم شود، خاصیت حل مساله را از دست می‌دهد. حال آنکه مهم‌ترین قابلیت فرهنگ، توانایی آن در حل مسائل است. اگر به این نکته توجه کنیم که جهانی که اکنون در آن می‌زی‌ایم، در قیاس با اجداد غارنشینان، صبغای (تقریبا تمامه) فرهنگی به خود گرفته است، در می‌یابیم که فرهنگ از چه «توانایی علی» بالایی (یعنی توانایی برای تغییر و تحول) برخوردار است. از طریق فرهنگ و نگاه مردمی فرهنگ باید قادر شویم که بسیاری از خواسته‌های مهم و متنوع خود را در قالب یک مساله و نه تعریف صورت‌بندی کنیم و به مدد ارایه راه‌حل‌های عقلانی، که آنها نیز در پرتو درک و فهم فرهنگی رشد یافته، اهمیت پیدا می‌کنند، در حل آن بکوشیم.

رویکرد عقلانی و مسالهمحور به فرهنگ، در برخورد با مشکلاتی که افراد و جامعه به آن دست ی‌گزیابند، نه آنها را فراقفتی می‌کند و به گردن این و آن می‌اندازد، نه با نوعی رویکرد نوستالژیک نوحه سر می‌دهد که اگر

و اشیای تاریخی که مناسب با آن ارزش‌ها خلق شده‌اند و گویای فرهنگ در چهره میراث، تجسیم یافته‌اند. ۲- فرهنگ در چهره سبک زندگی. ما متأثر از سنت‌ها و ارزش‌های پیش نهاده شده در جامعه و تربیت، با خلاقیت و نوآوری به انتخاب و گزینش از میراث متنوع دست می‌زنیم یا به تقلید گزینشی از آنها می‌پردازیم. افراد از ترکیب نوآوری و تقلید و تأثیرگرفتن از میراث‌های متنوع سنتی، به خلق سبک‌های تازه زندگی اهتمام می‌ورزند یا از سبک‌های زندگی براساخته دیگران تقلید می‌کنند. سبک‌های زندگی به مجموعه‌ای متنوع و متکثر از انتخاب‌های فرهنگی در هرجامه‌ای شکل می‌دهد. ۳- فرهنگ در چهره مدنیت، براساس تنوع سنت‌ها و ارزش‌های موروثی و نهادهای حامل این ارزش‌ها و سنت‌ها و همچنین سبک‌های زندگی برگرفته از خلاقیت فردی و تقلید از مواریت سنتی، مجموعه‌ای از تکثر و تنوع در هرجامه‌ای وجود می‌آید. آنچه که بیشترین اهمیت را دارد و در چهره سوم فرهنگ تجلی دارد نوعی همزیستی فرهنگی است. همزیستی نه به معنای تحمل یا نادیده گرفتن ارزش‌ها و سنت‌ها و سبک‌های زندگی متفاوت، بلکه برقراری ارتباطی سازنده و خلاق و البته نقادانه (در معنایی که عقل‌گرایان نقاد از آن ارایه می‌دهند) میان

تنوع‌ها و تفاوت‌ها برای یادگیری از یکدیگر بدون خشنونت و خصومت. یعنی مجموعه‌ای از رفتارها برای همزیستی مسالمت‌آمیز در تفاوت فرهنگی. چنین کوششی را خصلت مدنی فرهنگ می‌شاریم. آنچه که اکنون این مقاله برآن متمرکز است همین معنای سوم از فرهنگ یعنی فرهنگ به منزله مدنیت است. مدعای مقاله آن است که فرهنگ در معنای مدنیت مساله امروز ماست. این جنبه خاص از فرهنگ، در عین نیاز به سیاست و اقتصاد می‌تواند به یاری این دو قلمرو بیاید و هم‌هنگام جامعه را به همکاری و ارتباط ثمربخش دعوت کند. مقصود از فرهنگ به منزله مدنیت آن نیست که فرهنگ یعنی مدنیت و آن نوع رفتار مدنی که همانا مطلوب ما محسوب می‌شود، بلکه در اینجا مقصود از فرهنگ، عبارت است از نوعی درک و معرفت و توجه مرتبه دوم به موضوعاتی که از سوی دو جلوه دیگر فرهنگ، یعنی فرهنگ به‌عنوان میراث و سبک زندگی و فرهنگ به منزله ارزش‌ها و سلیقه‌ها و ایده‌های مختلف، پدیدار شده است. در ظرف و زمینه فرهنگ به منزله مدنیت، به این پدیدارها با قافله و با نگاهی مسالهمحور، به‌عنوان موضوع و مساله نظر می‌شود. مساله‌ای که در این چهره از فرهنگ طرح می‌شود عبارت است از اینکه چگونه می‌توان موضوع تکثر و تنوع را زمینه همزیستی فرهنگی قرار داد.

پیش‌تر گفتیم غرض از همزیستی فرهنگی آن نیست که ما، دیگریات متفاوت از خود را صرفا تحمل کنیم یا حاکم‌تر آنان را نادیده بگیریم بلکه مقصود آن است که چگونه تفاوت فرهنگی از افتراق صرف بیرون بیاید و به موضوعی برای فهمیدن و یادگیری و در عین حال همکاری و مشارکت یا رقابت تبدیل شود. مدنیت در همزیستی فرهنگی، اصلی تنظیم‌کننده به شمار می‌آید و کوششی برای رسیدن به مدنیت بیشتر است. یعنی رفتاری فاقد خشنونت و تمسخر با دیگری‌ای که از لحاظ فرهنگی با من تفاوت‌ها و فرق‌هایی دارد.

فرهنگ در چهره مدنیت با همزیستی فرهنگی که دنبال سیاست‌گذاری‌هایی است در سطح قلمروهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، تا چنین هدفی تأمین شود. جست‌وجو و پیداکردن راه‌حل‌هایی به این منظور در اقتصاد و سیاست و اجتماع متکثر شده و تنوع یافته امروز ایران، که از رویکرد راه و سلیقه‌ها و سبک‌های زندگی مختلفی برخوردار است، مساله‌ای برای فردا نیست، بلکه مساله امروز و اکنون و اینجاست. مساله امروز ما آشتی و همکاری در سطح ملی و یافتن راهی برای گفت‌ووشنود میان گروه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.

پیگیری امال وفاق و آشتی ملی، مهم‌ترین پیام رای مردم آگاه و پیدار در انتخابات اخیر بود. این خواست ملی مهم‌ترین خصوصیتش فرهنگی است و عمدتا در چهره همزیستی فرهنگی قابلیت طرح و پیگیری را دارد. فرهنگ مقوله‌ای است عام و به همه گروه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمند است تا‌باری تحقق همزیستی فرهنگی کوششی در سطح ملی صورت گیرد. کلید حل مساله همزیستی فرهنگی در دست کسی یا دولتی به تنهایی نیست بلکه در گرو خواست و عزمی ملی است تا چنین کلیدی ساخته شود.

مساله همزیستی فرهنگی و زدودن چهره خشنونت از اقتصاد، سیاست و جامعه تا حدی به تعبیر این انسسن برگر ادیب آلمانی در مقاله خود با عنوان نگاهی به جنگ‌های داخلی از افسانه سیزف به دست داده است، شباهت دارد. او می‌نویسد: خواسته‌اند از سیزف قهرمانی اگر یستاسیالیست‌بازند، حاشیة‌نشین و شورشی‌ای که

ترازوی زندگی‌اش عظیم است و غرق در هاله فروغی شیطانی. شاید این تعبیر غلط باشد، و شاید باید او را نماد چیزی بدانییم بسیار مهم‌تر: نماد زندگی روزمره. یونانی‌ها نام او را صیغه مبالغه Sophos پنداشت‌ه‌اند، به معنی زیرک. هومر او را زیرک‌ترین همه انسان‌ها می‌داند. او فیلسوف نبود، ولی تا بخواهی ترقت در چنته داشت. می‌گویند موفق شد مرگ را به بند کشد. با این کارش به قتل کردن نیز پایان داد، تا آنکه سرانجام آرس، خدای جنگ، مرگ را از بند رهانید و سیزیف را به دست او سپرد. ولی سیزیف یکبار دیگر مرگ را فریفت و توانست دوباره به زمین بیاید. می‌گویند که عمری دراز کرد. بعدها، به کیفر قتل آسانی خود، مجبور شد سنگی را قاله کوه بغلاند - هر‌بار و پیوسته از نو. این سنگ صلح است.

یا به عبارتی این سنگ، همزیستی فرهنگی است. اما گفتیم این تمثیل تا حدی از معنای همزیستی فرهنگی پرده برمی‌دارد آن هم از همزیستی به‌عنوان جست‌وجویی ناتمام. با این تفاوت که در هر چینه داشته جست‌وجوی جمعی، سنت و میراثی بنا می‌شود که ما را از جایی که هستیم، گامی جلوتر می‌برد. یک نمونه برجسته از این توانایی فرهنگ‌سازی در حیطه عمومی که ناشی از رویکرد ناظر به فرهنگ به مثابه مدنیت است در جریان انتخابات آشکار شد. مردم، به‌رغم شرایط هشت‌سال گذشته، با تکیه به میراث‌هایی که از پیش در خود درونی کرده بودند، واکنشی مدنی با رای دادن به صندوق انتخابات از خود بروز دادند. همزیستی فرهنگی، شناسختن چنین میراث‌ها و پیش‌بردن و ارتقای آنها با آگاهی و سیاست‌گذاری‌های تازه است. با هر زخمی که در تلاش برای مدنیت برمی‌دارد، این چهره از فرهنگ باز می‌کوشد خود را ترمیم کند و قوی‌تر از پیش، پروزه مدنیت را به فراموشی نسپارد. همزیستی فرهنگی پروژه‌ای است که نمی‌گذارد فرهنگ در چهره میراث و سبک زندگی به پنهانگاه و قلعه‌ای برای افراد تبدیل شود که در آن با توهم امنیت و انس از ارتباط با دیگران بهره‌ریند یا ترس به دل خود راه دهند. آن نوع نگاه به فرهنگ که به‌آن به منزله پنهانگاه یا قلعه‌ای بسته برای دورماندن از دیگران و نیز دور نگاه داشتن آنان نظر می‌کند، تنها منطقی که برای ارتباط با افراد متفاوت و متمایز از خود می‌شناسد خشنونت و حنف است. در برابر چنین برداشتی، همزیستی فرهنگی سیاستی است برای احترام و تواضع و جدی گرفتن دیگری؛ برای بهتر شناختن فرهنگی که همگی، کم و بیش، با آن ماژور هستیم و دیدن نقاط قوت و ضعف آن به گونه‌ای است که اگر دیگری نبود از مشاهده و یادگیری محروم می‌شدیم. تکاپوی همگانی در چارچوب تلقی همزیستی فرهنگی و تلقی از فرهنگ به منزله مدنیت موجب می‌شود مستمرا افق‌های تازه‌ای از فرهنگ را با کمک دیگری کشف کنیم و به این ترتیب با شناخت ظرفیت‌ها و توانایی‌های علی تازه‌ای که در این پدیدار فراخ (فرهنگ) مندرج است، به امکانات تازه‌ای برای ایجاد تحولات سازنده و مثبت دست یابیم. همزیستی فرهنگی معادل شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های اطلاعاتی نیست. شبکه‌های اطلاعاتی و اجتماعی، اطلاعاتشان را گروه‌های همبسته در منابع و علائق تشکیل می‌دهند. فرهنگ در وجه مدنی خود از شبکه‌ها فراتر می‌رود و افراد غیرهمبسته را هویتی ارتباطی و دیالوگی می‌بخشد، هویتی که از منافع تنگ و محدود شبکه‌ها که همتایان خود را می‌جویند و غیرهمتایان را نادیده یا خصم می‌شمارند عبور می‌کند و ارتباطی بر اساس گفت‌وگو با دیگری به‌عنوان فرهنگی متفاوت برای مشارکتی صالح‌آمیز برقرار می‌کند. همزیستی فرهنگی و چهره مدنی فرهنگ نیاز به سیاست‌گذاری از سوی دولت دارد. چنین رویکردی بازسازی و دگرسازی اساسی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را ضروری می‌سازد و نیازمند نهادهای مولد اندیشه در ارتباط ارگانیک با این وزارتخانه است. برای ایجاد فضایی به منظور بارش فکری و خلق ایده‌ها و جست‌وجوی راه‌حل‌ها برای نیل به همزیستی فرهنگی.

نهادهایی که صرفا در جنبه نخبگانی معدود، محدود نماند و با گشودگی به جامعه و تعاطی با آن، قادر باشد ایده‌های صاحب‌نظران و مردمی امیدوار به دولت خود را، جذب و هضم کند. نهادهایی که با حساسیت و دلسوزی قابلیت شناسایی پهره‌های مستور و تواندیش در حوزه فرهنگ را داشته باشند.

بازسازی و دگرسازی مسیری کمابیش هموار نیست و طی کردن راهی است که به زمانی طولانی و همکاری بسیاری نیازمند است. اما می‌توان زمان را کوتاه ساخت و سریع‌تر همکاری‌ها را جلب کرد و با ناامواری‌ها کاست. طریقی که با کمک آن می‌توان در سرعت افزود و گذشته را بدهند. مهم‌تر از همه، نشانگر آن خواهد بود که دولت آتی فرهنگ را مساله امروز می‌شمارد و نه فردا.

۶ تیرماه ۱۳۹۲

پی‌نوشت:

۱- در برداشت از فرهنگ از کتاب دومنیک ولتون با نام جهان‌سازی دیگر با ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر برگرفته شده است.